

بن‌بست حمل سلبی

داریوش درویشی*

چکیده

ارسطو در ارگانون، حمل را عین ایجاب دانسته است. ما حمل غیرایجابی نداریم. سلب در ارگانون، سلب حمل است. هنگامی که مفهومی از شیئی سلب می‌شود، ما با یک حمل مواجه نیستیم. این مقاله در پی اثبات این نکته است که این عقیده ارسطو به پارادوکس‌هایی خواهد انجامید که در متن منطق ارسطویی قابل پاسخ‌گویی نیستند. و در نهایت، نشان خواهیم داد که این عقیده ارسطو یکسره نابه‌جاست و حمل سلبی، در حکم یک بن‌بست در منطق نیست، بلکه آن نیز امکان دارد. از آنجا که در این مقاله از قاعده نقض محمول استفاده شده است، و ارسطو مشخصاً این قاعده را نمی‌پذیرد، برای دفاع از روش‌شناسی مقاله، این اعتقاد ارسطو تحلیل شده و نادرستی آن، نشان داده خواهد شد. در مجموع، مدعیات مقاله حاضر عبارت است از:

- (۱) حمل و ایجاب یکی نیستند، بلکه ما حمل سلبی نیز داریم.
- (۲) گزاره‌های موجبه معدوله، برخلاف عقیده همه منطق‌دانان قدیم، در واقع ایجابی نیستند، بلکه سلبی‌اند.
- (۳) نقض محمول، قاعده‌ای صادق و قابل استفاده برای اهداف منطق قدیم است.
- (۴) قاعده فرعی، صادق اما ناقص است و شکل درست آن بدین قرار خواهد بود: «انتساب حکمی ایجابی یا سلبی بر چیزی، فرع بر ثبوت آن چیز است.» به این ترتیب، هر نوع حمل، اعم از ایجابی یا سلبی، نمی‌تواند بر معدوم انجام گیرد و در نتیجه، گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع کاذبند.

*. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه - منطق دانشگاه علامه طباطبائی. dariush_voltaire@yahoo.com

کلیدواژه‌ها: حمل، سلب، ایجاب، حدّ سلبی، نقض محمول، قاعده فرعیّه، قضیه معدوله، سالبه به انتفاء موضوع، منطق ارسطویی، ارتفاع نقیضین.

(۱)

ارسطو در ارگانون، حمل^۱ را عین ایجاب^۲ دانسته است. اگر بخواهیم روشن‌تر سخن بگوییم، به عقیده ارسطو وقتی صفت یا مفهومی را به یک شیء نسبت می‌دهیم، حمل صورت گرفته است. اما زمانی که انتساب صفت یا مفهومی را از یک شیء سلب^۳ می‌نماییم، حمل صورت نداده‌ایم. برای نمونه، این گزاره که «حسین رئیس‌جمهور است» حمل است، اما این گزاره که: «حسین رئیس‌جمهور نیست» حمل محسوب نمی‌شود. به دیگر سخن، می‌توان «رئیس‌جمهور بودن» را به کسی حمل کرد، اما «رئیس‌جمهور نبودن» را نمی‌توان به وی حمل نمود. به این ترتیب، گزاره سالبه، حمل سلب نیست، بلکه «سلب حمل است» (مظفر، ۱۴۱۹: ۱۴۹).

در گفتار روزمره ما، جملاتی هستند که موضوع آنها، معدوم^۴ است. مسئله پذیرش چنین گزاره‌هایی به عنوان گزاره منطقی، یا قابل تحلیل در دستگاه منطق، مسئله‌ای پیچیده است؛ اگرچه در فلسفه تحلیلی و منطق جدید به تفصیل به آنها پرداخته‌اند، این گونه موضوعات، برای ما اشکالات جدی تولید می‌کنند. برخی با تکیه بر اینکه چنین جملاتی وجود دارند، فرض کرده‌اند که واقعاً موضوعات آنها، یعنی معدومات، نحوه‌ای از تقرّر و هستی دارند. ارسطو نیز با چنین اندیشه‌هایی رودررو بود و از این‌رو در مخالفت با یکی از سوفیست‌ها، در ارگانون موضع‌گیری کرد (Aristotle, 1952: 21a 32-33).^۵

اینجا و در مورد حمل نیز، موضوع قرار گرفتن معدومات، برای ما تولید مسئله می‌کند. اگر گزاره‌ای با موضوع معدوم داشته باشیم، آنگاه نمی‌توان چیزی بر آن حمل

- 1) κατηγορεῖν (Predication)
- 2) Κατάφασις (Affirmation)
- 3) Ἀπόφασις (Negation)
- 4) ἔστερημένον (non-existent)

۵) ارسطو می‌گوید: «اما در مورد معدوم؛ τὸ μὴ ὄν نمی‌توان گفت که چون از عقیده δοξαστόν خارج شده است، پس وجود دارد. چون عقیده‌ای که در مورد آن وجود دارد، این نیست که [آن معدوم] هست، بلکه این است که [آن] وجود ندارد.»

کرد. «اژدهای هفت سر باسواد است»، به راستی گزاره‌ای کاذب است؛ چون نمی‌توان «باسواد بودن» را به چیزی حمل کرد که اساساً وجود خارجی ندارد. [بگذریم از این که اگر هم اژدهای هفت سر وجود داشت، احتمال باسواد کردنش بسیار کم بود.] تا اینجا می‌توان موافقتی عام با ارسطو داشت. اما اینجا مسئله ما آغاز می‌شود: نمی‌توان بر معدوم، چیزی را حمل کرد، اما اگر حمل عین ایجاب باشد، و ما حمل سلبی نداشته باشیم، آیا می‌توان چیزی را از معدوم سلب نمود؟ برای نمونه، آیا می‌توان «اژدهای هفت سر باسواد نیست» را گزاره‌ای صادق شمرد؟ پاسخ این است: آری. با مبانی ارسطو، این گزاره صادق است؛ چرا که در ادبیات ارسطو، ما چیزی بر اژدهای هفت سر حمل نکرده‌ایم. تنها یک مفهوم را از او سلب نموده‌ایم.

صورت بندی:

- (۱-۱) منطق‌دان سنتی ما، حمل را عین ایجاب می‌داند.
- (۱-۲) به این ترتیب، حمل سلبی وجود ندارد.
- (۱-۳) اگر موضوع گزاره‌ای معدوم باشد، نمی‌توان چیزی بر آن حمل کرد.
- (۱-۴) بر اساس ۱-۲ و ۱-۳، می‌توان هر چیزی را از موضوعی که معدوم باشد، سلب نمود. چون سلب، حمل نیست.
- (۱-۵) گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع، صادقند.

(۲)

در ادامه تاریخ منطق، شاهد این هستیم که منطق‌دانان سنتی، این مسئله را پرورده‌اند و به نتایج جالب توجهی نیز رسیده‌اند. شیخ‌الرئیس به عنوان اصلی‌ترین چهره تاریخ منطق در اسلام، این مبانی و آن نتیجه را مستقیماً از ارسطو می‌پذیرد و می‌گوید: «اگر زید اندر جهان نبود، شاید که گویی: زید نیست بینا؛ زیرا که آن را که زندگی نیست، بینا نبود» (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۳۸). به این ترتیب، منطق‌دانان سنتی، به صدق گزاره‌هایی حکم داده‌اند که مفهوم یا صفتی را از یک معدوم سلب می‌کند. چنین گزاره‌هایی، به اصطلاح، «سالبه به انتفاء موضوع» خوانده می‌شود. در حالی که اگر موضوع گزاره ما موجود نباشد، نمی‌توان هیچ حملی بر آن صورت داد. این عقیده ایشان با استفاده از قاعده فرعی صورت‌بندی شده است. اما قاعده فرعی چیست؟ «ثبوت شیء لشیء، فرع

ثبوت المثبت له.» برای نمونه، کذب گزاره «اژدهای هفت سر باسواد است.» [آن را با نام A نشان خواهیم داد] از قاعده فرعی ناشی می‌شود.

اما زمانی که بحث به سلب حکمی از موضوعی می‌رسد، بحث قدری پیچیده می‌شود. می‌دانیم که قاعده فرعی، تنها درباره گزاره‌هایی سخن می‌گوید که در آنها ثبوت چیزی بر چیزی رخ داده باشد. اما در گزاره‌های سالبه، چیزی بر چیزی ثبوت نیافته است. در این حالت، منطق‌دانان سنتی، گزاره‌هایی را که (۱) موضوع آنها وجود نداشته باشد، و (۲) سالبه باشند، صادق می‌پندارند. برای نمونه، گزاره «اژدهای هفت سر باسواد نیست» [آن را با نام \bar{A} نشان خواهیم داد]. گزاره‌ای صادق محسوب می‌گردد. اینجاست که ما به مشکل برمی‌خوریم. البته این مشکل در مورد گزاره بالا خیلی به چشم نمی‌آید، چون این گزاره خود را صادق نشان می‌دهد. مشکل، از جایی آغاز می‌شود که اجازه سلب هر محمولی از گزاره با موضوع ناموجود به ما داده می‌شود. بهانه رایج برای روا دانستن صدق این گزاره، همان قاعده ارسطو است: وقتی مفهومی سلب می‌شود، در واقع حملی صورت نگرفته است که بخواهد مسئله‌ساز شود.

نکته مهم اینکه کذب گزاره A ، مستقیماً از قاعده فرعی نتیجه می‌شود، اما صدق گزاره \bar{A} ، هیچ ربطی به قاعده فرعی ندارد. این قاعده می‌گوید به موضوع فاقد مصداق، نمی‌توان حکمی را به طور ایجابی حمل کرد. اما به ما نمی‌گوید که آیا سلب حکم از یک گزاره با همان مشخصات، ممکن هست یا نه؟ جای این پرسش، همچنان باقی است. البته کاملاً ممکن است که کسی ادعا کند گزاره‌های A و \bar{A} نقیض یکدیگرند و لذا هنگامی که به کذب اولی حکم می‌دهیم، صدق دومی خود به خود تأیید می‌گردد. اما در ادامه، نشان خواهیم داد که این دو گزاره، اساساً متناقض هم نیستند. به همین دلیل نیز در این نوشته، دومی را نه با نشانه $\sim A$ ، بلکه با نشانه \bar{A} نشان داده‌ام. اما چرا گزاره‌های A و \bar{A} نقیض یکدیگر نیستند؟

منطق جدید، به ویژه، منطق محمولات از این حیث توسط فیلسوفان تحلیلی ابداع شد که بتواند ساختار درست جملات را دریابد و از طریق بازسازی درست جملات عادی، معنای منطقی آنها را به محک عقل بزند. زبان روزمره ما، از تدوین ساختار منطقی درست گزاره‌ها ناتوان است. از جمله تلاش‌های بسیار معروف در این زمینه، مقاله معروف «توصیف‌ها» اثر راسل است. وی در آنجا، البته با هدف دیگری، می‌کوشد گزاره‌ای با موضوع معدوم را صورت‌بندی منطقی کند. گزاره مورد نظر وی، «پادشاه

کنونی فرانسه، کچل است^۱ بود که از جهت بحث فعلی ما، این مثال ضرورتی ندارد. اینجا ما صرفاً به روش راسل در تحلیل این گونه جملات می‌پردازیم. راسل در تحلیل جمله فوق، می‌کوشد آن را به جمله‌ای با محتوای وجودی تبدیل کند. به عبارت دیگر، او در تحلیل این جمله، آن را به سه گزاره تجزیه می‌کند که به نظر او، گوینده جمله آنها را در نظر داشته است. این سه جمله عبارتند از:

۱: حداقل یک x وجود دارد.

۲: حداکثر یک x وجود دارد.

۳: x کچل است.

اگر بخواهیم تمام مفاد این گزاره را به زبان منطق محمولات بازگو کنیم، باید بنویسیم:

$$\exists_{(x)} (F_x \& \forall_{(x)} (F_y \rightarrow y=x) \& G_x)$$

یعنی: تنها یک مصداق برای پادشاه کنونی فرانسه وجود دارد که کچل است. حال، اگر بخواهیم جمله را نقض کنیم، باید یک علامت نقض پشت کل این عبارت بگذاریم:

$$\sim \exists_{(x)} (F_x \& \forall_{(x)} (F_y \rightarrow y=x) \& G_x)$$

یعنی: چنین نیست که یک مصداق برای پادشاه کنونی فرانسه وجود دارد که کچل است. به عبارت دیگر، عمده ادعای این عبارت این است که پادشاه کنونی فرانسه وجود ندارد. این تحلیل را می‌توان روی جمله مورد نظر ما نیز به کار برد و نقیض جمله را به دست آورد. اگر با همین روش پیش برویم، خواهیم دید که نقیض A ، $\sim A$ نیست، بلکه $\sim A$ را باید به این ترتیب نوشت:

$$\sim \exists_{(x)} (E_x \& \forall_{(x)} (E_y \rightarrow y=x) \& B_x)$$

عمده ادعای $\sim A$ ، این است که اساساً مصداقی برای اژدهای هفت سر وجود ندارد که بخواهد با سواد یا بی‌سواد باشد. به این ترتیب، می‌بینیم که گزاره‌های A و $\sim A$ نقیض یکدیگر نیستند. بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که چون براساس قاعده فرعی، A کاذب است، پس باید $\sim A$ صادق باشد. به این ترتیب، اثبات شد که قاعده فرعی نمی‌تواند سلب مفهومی از موضوع معدوم را صادق بداند.

صورت‌بندی

(۲-۱) منطق دانان مسلمان، تحت تأثیر قاعده فرعی، حمل مفهوم بر موضوع ناموجود را کاذب می‌دانستند.

1) The Present King of France is Bald.

(۲-۲) از آنجا که قاعده فرعیه تنها درباره ثبوت سخن می‌گوید و از سلب در آن سخنی نمی‌رود، منطق‌دانان مسلمان به راه ارسطو رفته و گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع را صادق دانسته‌اند.

(۲-۳) براساس ۲-۱، «اژدهای هفت‌سر باسواد است» کاذب و براساس ۲-۲، «اژدهای هفت‌سر باسواد نیست» صادق خواهد بود.

(۲-۴) به این ترتیب، یکی از این دو گزاره متناقض، صادق و دیگری کاذب خواهند بود و در منطق سنتی، خللی وارد نمی‌شود.

(۲-۵) مدّعی نویسنده مقاله، به تبع فیلسوفان تحلیلی این است که صدق و کذب گزاره، فرع بر موجودیت موضوع آن است.

(۲-۶) بنابراین، به ادّعی نویسنده مقاله، گزاره‌های A «اژدهای هفت‌سر باسواد است.» و \bar{A} «اژدهای هفت‌سر باسواد نیست.» اساساً متناقض نیستند که بنا باشد یکی از آن دو صادق شود.

(۲-۷) نقیض این دو گزاره، به ادّعی نویسنده مقاله، به این ترتیب خواهد بود: $\sim A$ «اژدهای هفت‌سری وجود ندارد که باسواد باشد.» و \bar{A} «اژدهای هفت‌سری وجود ندارد که باسواد نباشد.»

(۳)

پس از اثبات این نکته و در گام دوم، به سراغ اشکال دیگری می‌رویم که از صادق دانستن سلب مفهوم از موضوع معدوم ناشی می‌شود. چنان که می‌دانیم، گزاره‌هایی که می‌توانند در منطق به جای هم به کار روند، ارزش صدق واحدی نیز خواهند داشت و به اصطلاح، آنها را گزاره‌های هم‌ارز می‌نامیم. نمونه‌ای که ارسطو در رساله ارگانون (Organon; 20a, 21) برای نشان دادن گزاره‌های هم‌ارز می‌آورد، این دو گزاره‌اند: «هر انسانی نادادگر است» و «هیچ انسانی دادگر نیست» و در ادامه، سایر گزاره‌های هم‌ارز با این گزاره را نیز می‌آورد.^۱ روشن است که در اینجا، ما با یک

۱) علامه حلی، اشاره قابل توجهی دارند که به نظر می‌رسد لازم است در اینجا نقل و نقد شود. ایشان می‌گویند: «در آنجا که موضوع غیر ثابت لحاظ نشود، این دو [= سالبه و معدوله] متلازم [= هم‌ارز] هستند.» (حلی، ۱۳۸۶: ۸۵) اشکال این پاسخ اینجاست که در تعیین قواعد منطق صوری، ما تنها با صورت گزاره‌ها سر و کار داریم، و در این مقام نمی‌توان برای تعیین قاعده، به محتوا، یعنی به تحقق عینی موضوع یا محمول پرداخت. قواعد منطق صوری، صرفاً صوری‌اند و برای تمام جملات صادقند. تحقیق در ماده گزاره را باید در بخش‌های دیگری دنبال کرد که خصیصه صرفاً صوری نداشته باشند.

حد سلبی^۱ مواجهیم که با سلب حدی ایجابی، رابطه هم‌ارزی یافته است. این در حالی است که اگر سخن منطق‌دانان بزرگ قدیم را بپذیریم، ناچار عبارت‌های هم‌ارز، دارای ارزش صدق متفاوت می‌شوند. شیخ‌الرئیس در دو جا اظهار داشته است که حمل محمول معدوله^۲ بر موضوع معدوم کاذب است، اما سلب همان محمول در قالب محصله، صادق خواهد بود. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۳۸؛ ۱۴۰۵: ۸۲) و مثال مورد اشاره ایشان، «زید نابینا است.» (کاذب) و «زید بینا نیست.» (صادق) است. به این ترتیب، اشکال قابل‌اعتنایی می‌تواند بخش صوری منطق صوری را مورد تهدید قرار دهد؛ یعنی ماده گزاره، می‌تواند ارزش صوری آن را تغییر دهد، در حالی که برای نشان دادن خصلت صوری منطق، فردی همچون ارسطو در بخش «قیاس» ارگانون از آوردن نمونه برای قیاس‌ها خودداری می‌کند و حدود^۳ خود را با Π ، Ξ و M نشان می‌دهد تا تأکید کند که نمونه‌های مختلفی می‌توان به جای این متغیرها گذاشت. تأکید وی مشخصاً بر این است که خصلت صوری منطق را به خواننده یادآور شود.

صورت‌بندی

(۳-۱) ارسطو در چند موضع، گزاره‌های موجبه معدوله را با گزاره‌های سالبه محصله هم‌ارز دانسته است.

(۳-۲) به نظر منطق‌دانان سنتی، حمل محمول معدوله بر موضوع معدوم کاذب است، اما سلب همان محمول در قالب محصله، صادق خواهد بود.

(۳-۳) براساس ۱ و ۲، گزاره‌های هم‌ارز می‌توانند ارزش‌های صدق متفاوتی بگیرند.

(۴)

در این بخش از مقاله، نشان خواهیم داد که فرض صدق گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع، به ارتفاع نقیضین می‌انجامد. این مطلب را می‌توان به سادگی با توسل به نقض محمول (Obversion) نشان داد. اما نقض محمول چه قاعده‌ای است؟ به زبان ساده، منظور از نقض محمول این است که رابطه گزاره منطقی «است یا نیست» را تغییر دهیم

-
- 1) Negative Term
 - 2) Modified Predicate
 - 3) ὄρισμός (Definition)

[است را به نیست یا نیست را به هست مبدل نماییم] و آنگاه، محمول‌مان را به مفهوم متمم خود تبدیل نماییم. برای نمونه، «گزاره فوق، صادق است.» با نقض محمول، به «گزاره فوق، ناصداق نیست» تبدیل می‌شود. در واقع، به بیان منطق‌دانان سنتی، می‌توان گفت: ادات سلب را از رابطه، به محمول انتقال می‌دهیم. با استفاده از نقض محمول، یک گزاره صادق، به یک گزاره صادق دیگر مبدل می‌شود و گزاره‌ای کاذب، به گزاره کاذب دیگری خواهد انجامید. اگر تنها یکی از دو عمل مورد نظر روی گزاره اعمال شود، آنگاه نقیض گزاره به دست خواهد آمد. برای نمونه، «گزاره فوق، صادق است» می‌تواند دو نقیض زیر را داشته باشد: «گزاره فوق، ناصداق است» که علامت سلب را به حد منتقل کرده‌ایم و یک حد سلبی ساخته‌ایم و «گزاره فوق، صادق نیست» این اصل در منطق می‌تواند کمک شایان توجهی به ما کند که به تأثیر آن در ادامه اشاره خواهیم کرد. فعلاً به اثبات این مطلب می‌پردازم که چگونه فرض صدق گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع، به ارتفاع نقیضین می‌انجامد.

در صورت‌بندی بخش یکم، در بند (۴-۱) دیدیم که هر چیزی را می‌توان از موضوعی که وجود خارجی ندارد، سلب کرد؛ چون سلب، اساساً حمل نیست. پس اجازه دهید دو مفهوم را از یک موضوع معدوم، سلب کنیم. دو جفت گزاره زیر را ببینیم:

«ازدهای هفت‌سر باسواد نیست.» و «ازدهای هفت‌سر بی‌سواد نیست.»

«هومروس بینا نیست.» و «هومروس نابینا نیست.»

براساس وضعیت فعلی منطق ارسطویی، هر چهار گزاره بالا صادقند. چرا که موضوع‌شان وجود ندارد، و ما هم حملی روی آنها انجام نداده‌ایم. اما نتیجه صادق دانستن این چهار جمله، این است که $p \sim pv$ را نادیده بگیریم؛ چرا که «بینا» و «نابینا» با هم متناقضند، و ما حکم به رفع هر دو داده‌ایم. چنین حکمی را در منطق قدیم و با مبانی منطق‌دانان سنتی، «ارتفاع نقیضین» می‌نامند و همچون «اجتماع نقیضین»، محال است؛ «باسواد» و «بی‌سواد» نیز مشمول شرایط مشابهی هستند و اگر هر دوی آنها را از موضوعی واحد سلب کنیم، به دام ارتفاع نقیضین خواهیم افتاد.^۱

(۱) جا دارد عبارتی را از خواجه نصیرالدین طوسی نقل کنم، که می‌فرماید: «زیدی را که موجود نبود، نتوان گفت نابیناست، بلکه توان گفت بینا نیست، زیرا که چون در اصل نیست، نابینا و بینا نباشد.» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۵: ۱۰۳) اعتراف صریح به ارتفاع نقیضین را می‌توان در این عبارت دید. کمتر می‌توان فردی را یافت که صراحتاً چنین به لوازم غیرمنطقی اندیشه‌اش معترف باشد، اما باز بر آن اندیشه پای بفشارد.

ممکن است ادعا شود که تناقض، اگر ملکه و عدم ملکه را در نظر نیاورد، تناقض نیست. برای نمونه، اگر ما بگوییم «دیوار غیرشنا است.» و «دیوار غیرشنا نیست.» به نظر برخی منطق دانان سنتی تناقض نگفته ایم؛ چرا که اساساً «شنوایی»، ملکه‌ای برای دیوار محسوب نمی‌شود، بلکه ملکه‌ای برای حیوانات است. بنابراین، ممکن است کسی ادعا کند که اساساً سواد، ملکه‌ای برای اژدهای هفت‌سر محسوب نمی‌شود، و بنابراین، گزاره مطرح‌شده اساساً تناقض‌گویی نیست. از این‌رو، در جفت گزاره دوم، هومروس [به عنوان مثالی که شیخ‌الرئیس مطرح ساخته‌اند] جایگزین اژدهای هفت‌سر می‌شود که نشان دهیم در سراسر این مقاله، مسئله ملکه و عدم ملکه، برای ما تولید دردسری نمی‌کند، و به لحاظ بحث ما، یکسره بی‌مورد است. اما البته هومروس در اینجا با این فرض به کار می‌رود که وجود خارجی نداشته است. گرچه درباره وجود یا عدم این شخص خاص، بحث‌های مفصلی مطرح شده است.

ممکن است این اشکال وارد شود که دو جفت گزاره بالا، براساس نظر منطق‌دانان سنتی، اساساً متناقض نیستند. می‌دانیم که در منطق سنتی ما، هشت وحدت برای تناقض (اعم از ارتفاع یا اجتماع نقیضین) در گزاره‌ها، شرط دانسته شده است. این هشت وحدت عبارتند از: وحدت موضوع، محمول، مکان، شرط، اضافه، جزء و کل، قوت و فعل، و وحدت و زمان (ابن‌مقفع، ۱۳۵۷: ۳۷-۳۸). و تنها تمایز دو گزاره متناقض، به لحاظ کیفی، یعنی ایجاب و سلب است. اما چنان که می‌بینیم، این دو جفت گزاره، نه وحدت محمول دارند، نه تمایز کیفی! به لحاظ کیفی، این هر دو جفت گزاره سلبی‌اند، و به لحاظ محمول، محمول یکی محصله و محمول دیگری معدوله است. پس شرایط تناقض در دو جفت گزاره بالا رعایت نشده است.

به چنین اشکالی، می‌توان به طور خلاصه این گونه پاسخ داد: تمایز کیفی لحاظ شده، و وحدت محمول محفوظ است، اما ادات سلب، یا در واقع تمایز کیفی، در محلی جز رابطه خودنمایی می‌کند. خواهی‌نصیر در شرح گزاره‌های معدوله، به ادات سلب و نحوه اطلاق آن متوجه بوده است. چنان که در ادامه نیز خواهیم دید، ایشان می‌نویسند: «در معدوله، حرف سلب جزوی از محمول است و ربط بر محمولی که سلب جزو اوست، به ایجاب درآمده است و به این سبب، گزاره موجه است و در سالبه، حرف سلب بر سر ربط درآمده است و رفع ربط کرده، چنان که گفتیم» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۵: ۱۰۱) به این ترتیب، در نظرگاه منطق‌دانان سنتی گزاره معدوله در حکم گزاره

سلبی است، و ادات سلب تنها از رابطه به محمول منتقل می‌شود. از دیگر سوی اگر با زبان نمادها پیش برویم، می‌توان نشان داد که گنجاندن سلب در محمول، تفاوتی با گنجاندن سلب در رابطه ندارد. یعنی تمایز بین اعمال ادات سلب بر سر محمول یا رابطه، تمایزی صرفاً زبانی و نه صوری [صوری به معنای دخیل در ساختار منطقی گزاره] است. پس به این ترتیب، نشان داده شد که با مبانی منطق سنتی، هشت وحدت و دو تمایز در تناقض در دو گزاره فوق رعایت شده و لذا آنها با هم متناقضند. زمانی که تمایز در کیف حاصل شد، دو گزاره صدقاً و مخصوصاً [به لحاظ بحث ما] کذباً با هم مجتمع نمی‌گردند.

باز باید نکته دیگری را نیز متذکر شد که در گزاره‌های محصوره، به جهت دخیل شدن سور در معنای گزاره، سور نیز باید یا جزء آن تمایزها و یا جزء آن وحدت‌ها لحاظ شود. چنان که شیخ‌الرئیس می‌فرماید: «فیبقی أن یکون التناقض بین المخصوصات و المحصورات، و أن یکون المحصور المخالف بالکم و کیف هو المناقض فقولنا: کل کذا، یناقضه لا کل أو لا بعض» (ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۶۷) ولی دو جفت گزاره فوق، اساساً محصوره نیستند که این مسئله در بحث فعلی ایفای نقشی نماید.

نیز، ممکن است این ایراد مطرح شود که وقتی پای گزاره‌های متناقض به میان می‌آید، منطق دانان سنتی ما پیش‌فرض موجودیت موضوع را در آن گزاره دارند. به این ترتیب، «سلب دو مفهوم متناقض» تناقض نیست؛ زیرا گاهی صادق است و آن وقتی است که موضوع منتفی باشد. به این اشکال نیز می‌توان اجمالاً پاسخ گفت؛ پیش‌فرض موجودیت موضوع در گفتگو پیرامون تناقض [یا مباحث دیگر در منطق قدیم] پیش‌فرض مصرحی نیست، یا لاقلاً ارجاعات صریحی برای آن مشاهده نمی‌شود. تصریح منطق دانان مسلمان به موجودیت موضوع در تمایز گزاره‌های سالبه محصله و موجبه معدوله، یکی از دلایل این ادعاست. اگر چنین پیش‌فرضی در گزاره‌های ما وجود داشت، در این یک مورد خاص به آن تصریح نمی‌شد.

اشاره به حدود ارسطویی می‌تواند به ما نشان دهد که وی متوجه مسئله موجودیت موضوع در گزاره‌ها نبوده است؛ حدود ارسطویی، ممکن است حدود تهی نباشند، اما نفس به کار بردن آنها به جای تصریح به عبارتی شخصی یا مجموعه‌ای مشخص، و نیز عدم تصریح امر موجودیت موضوع در همان حدها، نشان‌دهنده بی‌توجهی ارسطو به مسئله موجودیت است. اجازه دهید «بی‌توجهی» را با بار معنایی منفی‌اش کنار بگذاریم

و از همان «عدم تصریح» سخن بگوییم. ارسطو از حدود سلبی در مقام موضوع گزاره‌های خود استفاده می‌کند. برای نمونه، ارسطو در ارگانون، 19b15-18 و همچنین 19b35 و بعد، یک حدّ سلبی را در مقام موضوع گزاره قرار داده است. نمونه مورد استفاده وی، در هر دو موضع «نانسان»¹ است. اما منظور ارسطو از این مثال، این نیست که تنها می‌توان حدّ سلبی نانسان را در مقام موضوع گزاره به کار برد. حدود سلبی دیگری نیز وجود دارند که فاقد مصداق باشند. برای نمونه، ناموجود را به واسطه این اشاره ارسطو، می‌توان بدون اشکال در مقام موضوع گزاره قرار داد. این در حالی است که چنین حدّی، بی‌تردید فاقد مصداق خارجی خواهد بود.

از سوی دیگر، منطق‌دانان سنتی ما قاعده عکس نقیض را می‌پذیرفتند. در قاعده عکس نقیض، یک حدّ سلبی در مقام موضوع گزاره می‌نشیند. این حدّ سلبی نیز ممکن است مثلاً «غیرموجود» باشد. در این حال، گزاره به عقیده ایشان گزاره صادقی است. این در حالی است که موضوع گزاره، عملاً فاقد مصداق است. این بی‌توجهی، می‌تواند به ما نشان دهد که منطق‌دانان سنتی ما، متوجه اهمیت موجودیت موضوع در قواعد منطقی، همچون قاعده تناقض نبوده‌اند. بنابراین، بین دو جفت گزاره بالا، رابطه تناقض برقرار است.

گمان می‌کنم طرح مسئله صورت گرفت، و نشان داده شد که: (۱) اگر حمل را عین ایجاب بدانیم، باید گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع را صادق بدانیم، و (۲) اگر گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع را صادق بدانیم، به دام ارتفاح نقیضین خواهیم افتاد. پیش از آنکه به ارائه پاسخی برای پارادوکس، و دفاع از این راه حل بپردازم، لازم است چند پاسخ احتمالی را که ممکن است برای دفاع از موضع ارسطو و منطق‌دانان سنتی ارائه شود، طرح کرده و پاسخ گویم. پس از این پاسخ‌ها، که با شماره‌های (۱-۵)، (۲-۵) و (۳-۵) نشان داده خواهند شد، به ارائه پاسخی نهایی خود خواهیم پرداخت.

صورت‌بندی

(۱-۴) به نظر منطق‌دانان سنتی، براساس (۴-۱) می‌توان هر چیزی را از موضوعی که معدوم باشد، سلب نمود. چون سلب، حمل نیست.

1) οὐκ ἄνθρωπος

(۴-۲) به این ترتیب، به نظر منطقدانان سنتی، می‌توان دو مفهوم متناقض را از یک موضوع معدوم سلب نمود.

(۴-۳) براساس ۴-۱ و ۴-۲، گرفتار ارتفاع نقیضین خواهیم شد.

(۴-۴) ممکن است ادعا شود که این ارتفاع نقیضین، طبق مدعیات منطقدانان سنتی، اساساً ارتفاع نقیضین نیست. اما این ادعا در متن مقاله رد می‌شود.

(۴-۵) ممکن است ادعا شود که در ارتفاع نقیضین، پیش‌شرط موجودیت موضوع گزاره وجود دارد. اما چه نزد ارسطو و چه نزد منطقدانان مسلمان، می‌توان خلاف این ادعا را نشان داد.

(۴-۶) به نظر نویسنده، فرض صدق گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع، به ارتفاع نقیضین می‌انجامد.

(۵)

(۵-۱)

ممکن است این گونه به این مسئله پاسخ داده شود که سلب محمول، تنها در مورد معدوماتی است که منطقیاً معدومند؛ مانند «اجتماع نقیضین»؛ معدومات دیگری هستند که صرفاً به طور طبیعی معدومند، و امکان وجود دارند. برای نمونه، انواعی از جانوران که هنوز وجود ندارند، یا افرادی که هنوز به دنیا نیامده‌اند، با معدوماتی که منطقیاً معدومند، تفاوت دارند. از این گونه معدومات، می‌توان به گونه‌ای خبر داد، اما از معدومات منطقی نمی‌توان هیچ خبری به طور ایجابی داد. اما چنین پاسخی نمی‌تواند مشکلی برای ما ایجاد کند. در اصل قضیه تفاوتی ایجاد نمی‌شود؛ چرا که می‌توان محمول‌های متناقضی را از آن مفاهیم سلب کرد و به سادگی، دوباره به ارتفاع نقیضین برخورد. برای نمونه، «اجتماع نقیضین، ناکاذب نیست» و «اجتماع نقیضین، کاذب نیست».

صورت‌بندی

(۵-۱-۱) ممکن است ادعا شود که گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع، تنها در مورد موضوعات منطقیاً معدوم، همچون اجتماع نقیضین، صادق است.

(۵-۱-۲) نه تنها در مورد موضوعات طبیعیاً معدوم، بلکه در مورد موضوعات منطقیاً معدوم، می‌توان ارتفاع نقیضین را نشان داد.

(۵-۲)

پاسخ دومی هم ممکن است ارائه شود؛ سلب محمول معدوله از موضوع ناموجود، ممکن نیست. به این ترتیب، برای نمونه، اگرچه ممکن است «صادق»، «موجود» یا «بینا» را از موضوع سلب نماییم، اما نمی‌توان مفاهیم «غیرصادق»، «غیرموجود» یا «نابینا» را از موضوعی که وجود عینی ندارد، سلب کرد. گزاره‌های «اجتماع نقیضین غیر صادق نیست.» و «شریک‌الباری غیر موجود نیست.»، بر این اساس، گزاره‌هایی بدساخت خواهند بود و لذا نمی‌توان آنها را به کار برد. این پاسخ احتمالی، که ممکن است به مسائل مندرج در مقاله داده شود، دچار دو معضل اساسی است. نخست آنکه منطق‌دانان سنتی به صراحت در مورد این نکته اظهار نظر داشته‌اند و چنین سلبی را مجاز شمرده‌اند. شیخ‌الرئیس حتی تأکید دارد که «اگر پرسند که گفتار ما - که زید نیست نابینا- موجب است یا سالب؟ گوییم سالب است؛ زیرا که نابینا محمول است و لفظ «نیست» او را نفی کرده است، و این را سالبه معدوله خوانند.» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۳۸) خواجه نصیرالدین طوسی برای رفع هر گونه اشکالی از این دست، پیشاپیش پاسخ احتمالی دیگری را مطرح می‌نماید؛ وی به این نکته توجه داشته است که ممکن است برخی ادعا کنند که محمول معدوله، در واقع یک مفهوم نیست که بر موضوع حمل (حمل در ادبیات خواجه نصیرالدین، در ادبیات مقاله حاضر، سلب) شود، بلکه یک مفهوم و یک علامت نفی است و بنابراین از قواعد حمل تبعیت نمی‌کند؛ از این‌رو می‌نویسد: «این لفظ‌ها، هرچند در عبارت مرکب است، اما به معنی مفرد است. چه، لاواحد همان است که کثیر، و لازال همان که ثبت، و نابینا همان بود که کور، و نرفت همان که ایستاد.» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۵: ۶۷)

اما اگر چنین هم نبود، و امکان نداشت که محمول معدوله را از موضوع سلب کنیم، باز در مدعیات مقاله اشکالی ایجاد نمی‌شد. تنها عبارت‌های محصله و معدوله نیستند که متمم یکدیگرند؛ بلکه چندین جفت از مفاهیم وجود دارد که متمم یا نقیض یکدیگرند و هر دو محصله‌اند؛ برای نمونه، ما جفت مفاهیم «حق و باطل»، «صادق و کاذب» یا «معدوم و موجود» را داریم که سلب هر جفت از این مفاهیم، می‌تواند جمله ما را با ارتفاع نقیضین مواجه کند.

باز ممکن است این موضع مطرح شود [کما اینکه می‌توان با عباراتی از خواجه نصیرالدین، چنین موضعی را بر گفته‌های منطق‌دانان قدیم ما نیز استوار ساخت] که

«شر»، «معدوم» یا «کاذب» اگرچه ظاهراً محصله‌اند، اما باطناً معدوله‌اند. یعنی به مفاهیم مثبتی همچون «خیر»، «موجود» یا «صادق» اصالت دهیم، و مفاهیم متمم آنها را به واسطه وجود آنها معنای فرعی ببخشیم. این کار با دو ایراد مواجه است:

یک: چنین عذری، برای چنین مسئله‌ای، هزینه‌ای بسیار سنگین است. چنان که می‌دانیم، تنها یکی از مواضع مطرح در تاریخ فلسفه اخلاق، اصالت خیر و فرعی بودن شر بوده است. ما برای عذر آوردن بر یک اشکال منطقی، پذیرش چنین موضعی را در فلسفه اخلاق اجباری می‌کنیم؛ اینکه آیا می‌توان «باطل» را براساس «حق» تعریف کرد، مبحثی طولانی است که نیاز به بررسی فلسفی تازه‌ای دارد. مهم این نیست که این گونه پرسش‌ها تا چه اندازه محل تردید هستند و تا چه اندازه بحث پیرامون آنها به نتیجه انجامیده است، بلکه مهم این است که ما برای پاسخ به یک پرسش منطقی، پای حوزه‌های دیگر فلسفه را به میدان منطق می‌کشانیم. شاید در بادی امر، مشخص نباشد که چنین امری چه تبعاتی دارد، اما به عنوان مهم‌ترین نتیجه این موضع، باید به این نکته اشاره کنم که منطق، حوزه یقینی بودن است؛ با ارائه این موضع، این گونه مباحث در حوزه‌های دیگر فلسفه، ناچار ضروری و یقینی می‌شوند و لذا بحث درباره آنها باید متوقف گردد. چنین هزینه‌ای برای چنان اشکالی، هزینه بسیار سنگینی است.

دو: بگذارید این موضع را بپذیریم. حال، براساس این موضع، این پرسش را مطرح می‌کنیم که تحلیل چهار مفهوم زیر، در گفتمان منطق ارسطویی چیست و آنها را باید چگونه صورت‌بندی کنیم؟ «ناکاذب»، «ناحق»، «نامعدوم»، «غیرکور». اگر نقض محمول را بپذیریم، بدون شک این مفاهیم، هم‌ارز مفاهیم محصله متمم‌شان هستند. اما ما کاری به هم‌ارزی آنها نداریم. پرسش ما این است که کدام یک از مفاهیم «کاذب» و «ناکاذب» محصله، و کدام معدوله است؟ آیا هر دو معدوله‌اند؟ بنابراین، ممکن است که با معدوله کردن یک مفهوم معدوله، به مفهوم معدوله تازه‌ای رسید. برای نمونه، باید «ناغیرصادق» و «ناکاذب» را مفهومی معدوله شمرد. در عین حال، این دو مفهوم معدوله، با مفهوم محصله «صادق» هم‌ارز خواهند بود. در این صورت، باید یکی از این دو موضع را اتخاذ کرد:

(۱) صادق نیز مفهومی باطناً معدوله است؛ چون هم‌ارز آن باطناً معدوله است.

(۲) ممکن است دو مفهوم هم‌ارز بوده، اما باطناً با هم تفاوت بنیادی داشته باشند.

این هر دو موضع، موضعی هستند که منطق سنتی را با اشکالات تازه‌ای مواجه خواهند ساخت.

صورت‌بندی

(۵-۲-۱) ممکن است ادعا شود که سلب محمول معدوله از موضوع ناموجود، ممکن نیست.
 (۵-۲-۲) می‌توان به این ادعا چنین پاسخ داد که منطق‌دانان سنتی، چنین سلبی را مجاز دانسته‌اند.

(۵-۲-۳) ضمناً می‌توان گفت که تنها عبارات‌های محصله و معدوله نیستند که متمم یکدیگرند؛ جفت مفاهیم دیگری همچون «حق و باطل» و «خیر و شر» وجود دارند که می‌توانند ارتفاع نقیضین ما را دوباره ممکن سازند.

(۵-۲-۴) ممکن است این موضع مطرح شود که «شر»، «معدوم» یا «کاذب» اگرچه ظاهراً محصله‌اند، اما باطناً معدوله‌اند.

(۵-۲-۵) موضع (۵-۲-۴) برای حل یک معمای منطقی، بهای گزافی است که در حوزه‌های اخلاق، زیبایی‌شناسی و ... برای ما تولید قیودی غیرلازم می‌کند.

(۵-۲-۶) در پاسخ (۵-۲-۴) می‌توان همچنین گفت که امکان دارد برای هر یک از آن مفاهیم معدوله، مفهوم معدوله دیگری ساخت و براساس آن، «ناکاذب» را تولید کرد که با «صادق» هم‌ارز شده و در عین حال، معدوله، یعنی غیراصیل خواهد بود.

(۵-۳)

پاسخ سومی نیز ممکن است وجود داشته باشد؛ این پاسخ می‌تواند به هر نحوی، بر این حقیقت استوار شود که ارسطو نقض محمول را در ارگانون نپذیرفته است؛ بنابراین، ما نمی‌توانیم زمانی که درباره مبانی ارسطو سخن می‌گوییم، از قاعده‌ای همچون نقض محمول استفاده نماییم. در (۵-۳-۱)، می‌کوشم تا نشان دهم که موضع ارسطو در ارگانون در قبال نقض محمول چیست، سپس در (۵-۳-۲) نشان خواهم داد که آیا اعتراض مطرح‌شده می‌تواند وارد باشد یا خیر.

(۵-۳-۱)

ارسطو در ارگانون، استدلال می‌کند که می‌توان یک جفت جمله از طریق نقض محمول ارائه داد، که از این یک جفت، یکی صادق و یکی کاذب باشند. مثال خود او از این قرار است: «انسان سپید است.» و «انسان ناسپید است.» در این دو نمونه، محمول ما جای خود را به متمم خود داده و از آنجا که رابطه تغییری پیدا نکرده است، دو جمله باید منطقاً نقیض^۱ هم باشند. این دو جمله ظاهراً نیز نقیض هم به نظر می‌آیند.

۱) ارسطو رابطه این دو گزاره را با واژه ἀπὸφασις نشان می‌دهد، که معنای این واژه تناقض است.

پس فعلاً ارسطو با نقض محمول مشکلی ندارد. در ادامه، وی می‌کوشد نشان دهد که اگر ما این دو عبارت نقیض را در جایگاه محمول قرار دهیم، چه اتفاقی می‌افتد. محمول‌های متناقض، اگر بر یک موضوع واحد حمل شوند، ناچار دو گزاره متناقض می‌سازند. پس اگر مدعای ما این باشد که دو گزاره بالا نقیض یکدیگرند، می‌توان آنها را به عنوان محمول یک موضوع به کار برد و منطقیاً باید دو جمله متناقض نتیجه شود. مثال خود ارسطو از این قرار است: «چوب، انسان سپید است» و «چوب، انسان ناسپید است» (Aristotle, 21b, 3-5). این دو گزاره، علی‌رغم اینکه طبق فرض، دو گزاره متناقض در بخش محمول دارند، نقیض هم نیستند، بلکه هر دو کاذبند. پس ارسطو نتیجه می‌گیرد که نقض محمول، قاعده منطقی همواره لازم‌الصدق نیست. به تبع ارسطو، منطق‌دانان سنتی نیز زیر بار نقض محمول نرفته‌اند. فارابی، در شرح کتاب پری‌ارمنیاس ارسطو، بحث محملی را که پیرامون نقض محمول انجام شده بود، مستقیماً به منطق‌دانان اسلامی منتقل کرد (فارابی، ۱۹۶۰: ۱۰۷ و بعد) و آنها نیز این موضع را پذیرفتند.

صورت‌بندی

- (۱-۳-۵) ارسطو یک جفت جمله را از طریق نقض محمول ارائه می‌کند: «انسان سپید است.» و «انسان ناسپید است.»
- (۲-۳-۵) به عقیده ارسطو، رابطه این دو گزاره، تناقض است.
- (۳-۳-۵) ارسطو ترکیب موضوع و محمول دو گزاره فوق را در مقام محمول، به یک موضوع واحد [به عنوان نمونه، چوب] حمل می‌کند. دو گزاره نهایی، متناقض نیستند، بلکه هر دو کاذبند.
- (۴-۳-۵) ارسطو نتیجه می‌گیرد که نقض محمول، قاعده منطقی همواره لازم‌الصدق نیست.
- (۵-۳-۱-۵) منطق‌دانان سنتی نیز به تبع ارسطو، قاعده نقض محمول را نپذیرفته‌اند.

(۲-۳-۵)

به نظر می‌رسد پاسخ سومی که ممکن است به ما داده شود، همراه با جزئیات آن، ارائه شد و اینک لازم است به بررسی و نقد این پاسخ بپردازیم. در ابتدا، لازم است در مورد موضع ارسطو، توضیح مختصری داده شود. برای ارائه نقدی دقیق‌تر از این موضع،

ابتدا لازم است آن را به نحوی استوارتر از آنچه هم‌اکنون هست، صورت‌بندی نمایم؛ چرا که استدلال وی در شرایط فعلی، یعنی در شکل اصلی‌اش که در بالا آمد، دچار اشکالاتی صریح است: خواهیم کوشید این اشکالات صریح را بازگو کرده، و نشان دهیم که این مثال نقض، متوجه قاعدهٔ نقض محمول نیست.

ابتدا توضیح اشکال نخست: «چوب، انسان سپید است» و «چوب، انسان ناسپید است»، گزاره‌های حملی نیستند. به تعبیر دیگر، آنها در ترجمهٔ «انسان سپید، به هر چوب تعلق می‌گیرد» و «انسان ناسپید، به هر چوب تعلق می‌گیرد» نیامده‌اند؛ بلکه گزاره‌های بازگوکنندهٔ این‌همانی هستند.^۱ یعنی بین موضوع و محمول، رابطهٔ تساوی قائل می‌شوند. حالا این پرسش پیش می‌آید که نسبت این‌همانی، در مورد کدام موضوع و محمول صادق است؟ ما اینجا یک موضوع داریم: «چوب»؛ دو محمول متناقض داریم: «انسان سپید است» و «انسان ناسپید است»؛ و یک رابطه، که در هر دو مورد، «است» است. مشکل روشن‌تر شد: موضوع ما «شیء» است، و محمول‌مان «جمله». آیا یک شیء می‌تواند با یک جمله رابطهٔ این‌همانی داشته باشد؟ محمول را در گیومه قرار می‌دهیم و مثال ارسطو را تکرار می‌کنیم تا موضع روشن شود: «چوب، "انسان سپید است" است». آیا چوب، با یک جمله این‌همان است؟ آن جمله هر چه می‌خواهد باشد، هیچ شیئی نمی‌تواند با یک جمله این‌همان شود.^۲

اینک توضیح اشکال دوم: دو گزارهٔ «انسان سپید است» و «انسان ناسپید است» اصولاً با هم متناقض نیستند. توضیح آنکه این دو گزاره اگر طبق طبقه‌بندی رایج منطق قدیم در نظر آورده شوند، مهمله^۳ [در برابر محصوره] نامیده می‌شوند. یعنی تصریحی نشده است که آیا منظور تمام انسان‌هاست یا بعضی از آنها؟ گاهی اوقات ما می‌گوییم: «هر انسان، سپید است» این متفاوت است با این گزاره که: «بعضی انسان‌ها، سپید هستند». اینها هر دو گزاره‌های محصوره هستند. اما «انسان سپید است» و «انسان ناسپید است» هیچ یک دایرهٔ مصادیق را برای ما روشن نمی‌کند. منطق‌دانان قدیم، این گونه گزاره‌ها را به جهت احتیاط، در حکم

۱) توضیح اینکه، این «است» را که در این دو جمله آمده است، در برابر εἶναι آورده‌ایم. این در حالی است که ارسطو برای حمل و اندراج، یعنی برای رابطه‌ای که در قیاس حملی به کار می‌برد، از واژه ὑπάρχειν سود جسته است.

۲) اشکال را مدیون درس‌گفتارهای دکتر غلامرضا ذکیانی هستم.

۳) ἀδιόριστος (Indefinite Propositions)

گزاره‌های جزئی در نظر می‌گرفتند و سور «بعضی» به آنها می‌دادند.^۱ [از قضا در مثال مورد بحث ما، گزاره به شکل جزئی، صادق و به شکل کلی، کاذب است.] حالا اجازه دهید دو مثال ارسطو را با این ملاحظات بررسی نماییم: گزاره‌های ما اگر به شکل محصوره درآیند، از این قرار خواهند شد: «بعضی انسان‌ها سپید هستند.» و «بعضی انسان‌ها ناسپید هستند.» به این ترتیب، برخلاف گفته معلم اول، نه تنها ممکن است دو گزاره هم‌زمان صادق باشند، بلکه عملاً هر دو صادق‌اند. ممکن است به نظر برسد که اشکال فوق، نوعی میج‌گیری ساده است که تأثیری در کل قضیه ندارد، اما در مورد پایین، نشان خواهیم داد که این اشکال، جدی است، و ناشی از آن چیزی است که ارسطو خودش آن را «ابهام گزاره جزئی» نام می‌دهد.

اما سومین اشکال: بین دو مفهوم در منطق ارسطویی، ممکن است چهار نوع رابطه وجود داشته باشد: تساوی (وحدت مصادیق آنها، همچون انسان و آدمیزاد)، تباین (فقدان اشتراک در تمامی مصادیق، مانند انسان و گیاه)، عموم و خصوص مطلق (عضویت تمامی مصادیق یکی از مفاهیم در مفهوم دیگر، مانند یونانی و اروپایی) و عموم و خصوص من‌وجه (عضویت برخی مصادیق دو مفهوم در هم، مانند آسیایی و مسلمان).

ارسطو بارها در ارگانون اشاره کرده است که گزاره‌های جزئی گرفتار ابهامند. ابهام آنها از آنجا ناشی می‌شود که ما نمی‌دانیم رابطه موضوع آنها با محمول‌شان از جنس کدام یک از روابط بالاست؟ برای نمونه، رابطه موضوع و محمول را در گزاره‌های جزئی صادق زیر در نظر بگیرید:

- «بعضی آدم‌ها انسان هستند.» (تساوی)
 - «بعضی انسان‌ها گیاه نیستند.» (تباین)
 - «بعضی آسیایی‌ها، ایرانی‌اند.» (عموم و خصوص مطلق)
 - «بعضی آسیایی‌ها، مسلمانند.» (عموم و خصوص من‌وجه)
- حالا می‌خواهیم در مقابل هر گزاره جزئی، گزاره جزئی متناظر با آن را بنویسیم:
- «بعضی آدم‌ها انسان نیستند.» (کاذب)
 - «بعضی انسان‌ها گیاه هستند.» (کاذب)
 - «بعضی آسیایی‌ها، ایرانی نیستند.» (صادق)
 - «بعضی آسیایی‌ها، مسلمان نیستند.» (صادق)

(۱) برای نمونه، خود ارسطو را ببینید: (Aristotle, 17b, 29)

ابهام جزئی همین است: در دو مورد، به شکل قاعده‌مند گزاره جزئی متناظر با گزاره جزئی مورد نظر ما، صادق است و در دو مورد دیگر، نه. ارسطو از این خاصیت گزاره جزئی، با عنوان «ابهام گزاره جزئی» نام می‌برد. رابطه موضوع و محمول در مثالی که ارسطو برای نقض قاعده نقض محمول آورده است، از جنس عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی گزاره متناظر با شکل جزئی آن صادق خواهد بود. به این ترتیب، «انسان سپید» و «انسان ناسپید» هر دو وجود دارند. این مثال ارسطو، به نظر می‌رسد آگاهانه بوده است. چرا؟ وقتی گزاره حملی «چوب، انسان ناسپید است.» را در نظر می‌آوریم، روشن می‌شود که برای ما ابهامی به وجود می‌آید؛ چون محمول این گزاره، یعنی «انسان ناسپید» دارای مصادیق است. از این جهت به جای بی‌معنایی جمله، به کذب جمله حکم می‌دهیم. اما اگر مثال ارسطو از آن نوعی زده می‌شد که گزاره متناظر با آن فاقد مصداق بود، اوضاع بسیار تفاوت داشت. برای نمونه، «یونانی اروپایی» و «یونانی ناروپایی» را در نظر آورید. «چوب، یونانی اروپایی است.» و «چوب، یونانی ناروپایی است.» آشکارا هر دو کاذب نیستند، بلکه اولی کاذب و دومی بی‌معناست. در این مثال، به خوبی روشن است که وقتی محمول ما مفهومی فاقد مصداق باشد، دیگر نمی‌توان به جمله ارزش صدق و کذب داد. و اشکال چهارم، جدی‌تر از اشکال‌های دیگر است. در حمل، ما مفهوم یا صفتی را بر موضوع حمل می‌کنیم. اما چه این حمل باشد و چه سلب، آیا می‌توان موضوع و محمول را به هم پیوند داد و از آن ترکیب، یک محمول تازه ساخت که بتواند بر چیزی حمل شود؟ به عنوان نمونه، اجازه دهید از یک گزاره معیار استفاده کنم: «انسان حیوان است.» و با این حساب، طبق کاربستی که ارسطو از قواعد منطقی ارائه کرده است، حکم دو گزاره «میمون، انسان حیوان است» و ضد آن یعنی «میمون، انسان حیوان نیست.» چه خواهد بود؟ با اندکی دقت، آن هم از چشمان تیزبین ارسطو، ابهام دو جمله فوق آشکار می‌شود. این ابهام در گزاره موجبه کمرنگ‌تر، و در گزاره سالبه بسیار پررنگ است. در شکل موجبه گزاره، برای ما روشن نمی‌شود که «میمون، انسان حیوان است.» به این معناست که «انسان غیرحیوان» نیز وجود دارد؟ یا نسبت انسان و حیوان، عموم و خصوص مطلق است و ما انسانی نداریم که غیرحیوان باشد؟ به هر حال، این ابهام کمرنگ است، و از آنجا که به هر حال گزاره کاذب خواهد بود، این ابهام مسئله‌ای ندارد. اما زمانی که به گزاره سالبه می‌رسیم، که علی‌الاصول باید صادق هم باشد، ابهام ما چشمگیر می‌شود: «میمون، انسان حیوان نیست» به چه معناست؟ آیا منظور ما این است که میمون، انسان نیست (صادق)، یا منظور این است که میمون انسان هست، اما از آن دسته انسان‌هایی است که زیرمجموعه حیوانات نیستند (کاذب).

به این ترتیب، نمی‌توان به صدق و کذب این گزاره حکم داد، مگر آنکه محمول آن تغییر یابد. تصور می‌کنم اینجا و با ارائه این توضیحات، اشکال ما واضح‌تر شد: نمی‌توان موضوع و محمول را به هم پیوند زد و تشکیل یک مفهوم تازه داد.

ضمن طرح چهار اشکال بر مثال نقض ارسطو، نشان داده شد که انتقاد وی از نقض محمول، انتقاد معتبری نیست. لذا دلیلی برای نپذیرفتن نقض محمول در دست نداریم. این در حالی است که برای پذیرش این قاعده، دلایل خوبی در دست ماست. علاوه بر کارآمدی آن، می‌توان صدق آن را در دلالت‌شناسی منطق جدید نشان داد. در واقع، این خطای ارسطو، از سوی منطق‌دانان جدید، کنار گذاشته شده است و یکی از ایشان صراحتاً معترف شده است که: «نقض محمول همواره معتبر است.» (تیدمن و کھین، ۱۳۸۳: ۲۸) با زبان نمادها می‌توان به سادگی نشان داد که نقض محمول، دارای صدق یقینی است. برای این کار، لازم است از دلالت‌شناسی منطق جدید استفاده کنیم: دلالت‌شناسی یکسره از ذهن قدرتمند فرگه به دست ما رسید. مطابق این دلالت‌شناسی، جمله ما به دو بخش اسمی و محمولی تقسیم می‌شود. برخلاف آنچه ارسطو گفته بود، جملات منطقی سه جزئی [مرکب از موضوع، محمول و رابطه] نیستند. در نگاه ارسطو، جمله A [= اژدهای هفت‌سر باسواد است.] به این ترتیب تحلیل می‌شود:

اژدهای هفت‌سر (= موضوع)، باسواد (= محمول)، است (= رابطه).

با این حساب، ایراد زیر پیش می‌آید: یک مفهوم [= اژدهای هفت‌سر] چگونه با یک مفهوم دیگر [= باسواد] نسبت تساوی^۱ برقرار کرده است؟ طبق قانون لایب‌نیتس،^۲ اگر اژدهای هفت‌سر همان باسواد است، باید بتوانیم در مورد هر باسوادی، بگوییم: او اژدهای هفت‌سر است. مثلاً «حسن اژدهای هفت‌سر است» چرا نمی‌توان چنین حکمی کرد؟ احتمالاً از این جهت که تقسیم ابتدایی تقسیم نادرستی بوده است. فرگه، جمله را به این ترتیب اصلاح می‌کند: اژدهای هفت‌سر (= بخش اسمی) باسواد است (= بخش محمولی).

۱) است را اگر به معانی عضویت و زیرمجموعگی هم بپذیریم، با مشکل مشابهی مواجه خواهیم شد. برای ما روشن نمی‌شود که معنای عضویت «باسوادی» در «اژدهای هفت‌سر» چه می‌تواند باشد؟ یا آیا «اژدهای هفت‌سر» می‌تواند مجموعه‌ای باشد که «باسوادی» در آن مندرج گردد؟ مشخص است که «است» [یا همان $\epsilon\sigma\tau\iota(v)$] دارای معانی متعددی است که اگرچه ارسطو به برخی از این تمایزها اشاره کرده است، اما متوجه تمایز بین این‌همانی و است زیرمجموعگی نشده بود. این نادیده گرفتن نیز مورد توجه فیلسوفان تحلیلی (به طور خاص، فرگه و جانسون) قرار گرفت. برای مطالعه دقیق درباره تمایز این معانی برای «است»، بنگرید به (موحد، ۱۳۸۶: ۷۵).

2) $\forall(x) \forall(y) (x=y \rightarrow Fx \rightarrow Fy)$

به این ترتیب، ما یک بخش اسمی در جمله داریم که خبری از آن داده می‌شود، و یک بخش محمولی که محتوی آن خیر است. به این ترتیب، نقض کردن جمله، با شکلی یکسره متفاوت از منطق ارسطویی صورت می‌گیرد. برای نمونه، جمله زیر را در نظر بگیریم: «هیچ کس عاقل نیست».

$$\forall_{(x)} \sim W_x$$

حالا می‌خواهیم نقیض عبارت را به دست بیاوریم: «چنین نیست که هیچ کس عاقل نیست».

$$\sim \forall_{(x)} \sim W_x$$

که معادل است با: «بعضی افراد عاقلند».

$$\exists_{(x)} \sim \sim W_x$$

در واقع، علامت نقیض ما که پشت علامت کلیت در بخش اسمی قرار داشت، پس از تبدیل کلی به جزئی، روی بخش محمولی اعمال شد. اعمال علامت نفی روی بخش محمولی، با توجه به اینکه «رابطه» دیگر بخشی متمایز از «محمول» نیست، نشان می‌دهد برای نقض جمله، تفاوتی در نقض محمول یا نقض رابطه نیست.

این در حالی است که - به گفته منطق‌دانان قدیم - تفاوت گزاره‌های معدوله و سالبه در این است که «در معدوله، حرف سلب جزوی از محمول است و ربط بر محمولی که سلب جزو اوست، به ایجاب درآمده است و به این سبب، گزاره موجه است و در سالبه، حرف سلب بر سر ربط درآمده است و رفع ربط کرده، چنان که گفتیم»^۱ (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۵: ۱۰۱) اما در دلالت‌شناسی منطق جدید، چنان که می‌بینیم، نمی‌توان تمایزی بین سلب محمول یا رابطه گذاشت. پس نشان داده شد که: (۱) انتقاد ارسطو از نقض محمول، انتقاد به جایی نبود، و وی نمی‌تواند دلیلی برای رد این قاعده داشته باشد، و (۲) اگر با زبان نمادها پیش برویم، می‌توان نشان داد که گنجاندن سلب در محمول، تفاوتی با گنجاندن سلب در رابطه ندارد.

نیز، می‌توان به این نکته اشاره کرد که در قطعه‌ای از رساله ارگانون، عملاً قاعده نقض محمول پذیرفته شده است. در آن قسمت که ارسطو به بررسی معادل‌های^۲ هر گزاره منطقی پرداخته است، از گزاره «هر انسانی نادادگر است» به این نتیجه می‌رسد که: «هیچ انسانی دادگر نیست» (Aristotle, 20a, 21) این استنتاج، عملاً در حکم

(۱) فارابی صراحتاً می‌نویسد: «و ای امر کان موجودا، و سلب عنه شیء، کانت قوة ذلك السلب قوة ایجاب معدول. فلا فرق فی العبارة عنه بین أن يجعل سلبا، أو ایجابا معدولا.» (فارابی، ۱۴۰۸: ۱۰۴/۱)

2) τὸ ἀντικείμενον

پذیرش نقض محمول به عنوان یک قاعده منطقی است. اگرچه باز هم در قطعاتی دیگر، نقض محمول از سوی ارسطو به کار رفته است، اما وی زمانی که می‌خواهد آن را به عنوان یک قاعده به ما نشان دهد، می‌کوشد آن را رد نماید. البته دیدیم که ردیه‌وی بر نقض محمول، ردیه‌ای قوی نبود. اما این شیوه، یعنی کار بست عملی یک قاعده، و در عین حال، عدم تأکید بر آن قاعده در متن رساله، تنها در مورد قاعده نقض محمول به چشم نمی‌خورد، بلکه در مورد قواعد دیگری نیز می‌توان آن را دید. از جمله، ارسطو بارها در طول ارگانون از قاعده قیاس انفصالی سود جسته است، اما به این قاعده به عنوان یک قاعده صوری منطقی، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند.

صورت‌بندی

- (۱-۲-۳-۵) استدلال ارسطو، دچار اشکالاتی صریح است؛
- (۲-۲-۳-۵) در هر دو گزاره «چوب، انسان سپید است.» و «چوب، انسان ناسپید است.»، رابطه موضوع و محمول، محل سؤال است.
- (۳-۲-۳-۵) هر دو گزاره مهمله‌اند، پس متناقض نیستند.
- (۴-۲-۳-۵) «انسان سپید» و «انسان ناسپید» هر دو دارای مصادیقند. اگر مفاهیم «یونانی اروپایی» و «یونانی ناروپایی» مثال زده شود، آنگاه جمله ایجابی نخست کاذب و جمله ایجابی دوم بی‌معنا خواهد بود. پس نمونه ذکر شده نمی‌تواند مثالی بیانگر قاعده باشد.
- (۵-۲-۳-۵) برخلاف نظر ارسطو، نمی‌توان موضوع و محمول را به هم پیوند زد و تشکیل یک مفهوم تازه داد. چرا که با این روش، می‌توان انبوهی از گزاره‌های بی‌معنا ساخت.
- (۶-۲-۳-۵) قاعده نقض محمول، طبق دلالت‌شناسی منطق جدید، صادق است.
- (۷-۲-۳-۵) برای نقض جمله، تفاوتی در نقض محمول یا نقض رابطه نیست.
- (۸-۲-۳-۵) ارسطو خود در ارگانون، از قاعده نقض محمول استفاده عملی کرده است.

(۶)

چنان که دیدیم، یکسان دانستن حمل و ایجاب، و در نتیجه آن، صادق دانستن گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع، یک اشتباه تاریخی بود؛ درست مثل کاذب دانستن قاعده نقض محمول؛ گفته شد که بهانه رایج برای روا دانستن صدق این قاعده، این است که وقتی مفهومی سلب می‌شود، در واقع حملی صورت نگرفته است که بخواهد مسئله‌ساز شود. اما اگر دقیق‌تر به موضوع نگاه کنیم، خواهیم دید که قاعده فرعی،

قاعده‌ای صادق، اما ناقص است؛ این قاعده یک روی ناگفته نیز دارد که براساس آن، «انتساب حکمی ایجابی یا سلبی بر چیزی، فرع بر ثبوت آن چیز است». یکی از نتایج منطقی این قول تاریخی منطقدانان است که: «خبر دادن از معدوم، امکان‌پذیر نیست»، از این جهت است که حمل بر معدوم، ناممکن دانسته شده است. اما مقاله حاضر به دنبال ارائه این پاسخ نیست.

یکسان دانستن حمل و ایجاب، به راحتی می‌تواند به ارائه گزاره‌هایی منجر شود که صدق و کذبشان بیشتر به نوعی شوخی می‌ماند. مثلاً جملات «اسب تک‌شاخ، شاخدار است.»^۱ و «اجتماع نقیضین، محال است.» براساس منطق ارسطویی، هر دو کاذبند؛ گفتن ندارد که «اسب تک‌شاخ، شاخدار نیست.» و «اجتماع نقیضین، محال نیست.» با معیارهای موجود منطق ارسطویی، هر دو صادقند. باز، گزاره‌های هم‌ارز این دو گزاره، یعنی «اسب تک‌شاخ، ناشاخدار است.» و «اجتماع نقیضین، نامحال است.» هر دو کاذبند. آن قدر می‌توان این گونه مثال‌ها را ارائه کرد که فرد از تصدیق قاعده‌ای این همه نادرست، از سوی بزرگ‌ترین نوابغ فکری بشر، متحیر می‌شود. اما هدف مقاله، طرح این گونه پارادوکس‌ها از این اشتباه تاریخی نیست.

در واقع، ترجیح می‌دهم پرسش مهم‌تری را مطرح کنم: آیا حمل سلبی یک بن‌بست است؛ یا به عبارت دیگر، سلب یک محمول، درباره موضوع به ما خبری نمی‌دهد؟ شوربختانه، به رغم منطقدانان سنتی، سلب محمول، منبعی برای کشف اطلاعات از موضوع است. برای نمونه، اگر شما فرد «آ» را شناسید، و من درباره او به شما بگویم: «آ» باسواد نیست. آیا به شما معلوماتی درباره او نداده‌ام؟ و آیا شما مرا متهم خواهید کرد که هیچ چیزی به شما نگفته‌ام؟ یقیناً این طور نیست. سلب هر محمولی از هر موضوعی، مرزهای وجودی آن موضوع را برای ما روشن‌تر خواهد کرد. اگر به شما بگویم: «برج میلاد، آجری نیست» آیا شما معلوماتی درباره برج میلاد کسب نکرده‌اید؟ سهل‌انگارانه است اگر به این پرسش، پاسخ منفی بدهیم. ذکر این نکته، شاید خالی از لطف نباشد که روش دیالکتیکی سقراط، سلب به قصد فهم بود. سقراط به ما می‌گفت دینداری چه چیزهایی نیست، تا ما در ادامه دریابیم که معنای دینداری حدوداً چیست؟

(۱) لازم می‌دانم توجه خواننده را به این نکته جلب نمایم که محمول ما در این گزاره، مستقیماً از دل موضوع بیرون آمده است. یعنی شرط صدق را براساس پری ارمیناس (Aristotle, 16b 12) دارد. آنجا چیزها می‌توانند بر موضوع حمل شده، یا در موضوع مندرج باشند. [ἢ ἐν ὑποκειμένῳ] روشن است که مفهوم «شاخدار بودن»، در «اسب شاخدار» مندرج است؛ بنابراین، گزاره با این شرط می‌تواند صادق باشد.

لذا، گزاره A به گونه‌ای آشکار، درباره‌ی اژدهای هفت‌سر به ما معلومات قابل‌اعتنایی می‌دهد. پس نشان داده شد که ما می‌توانیم حمل سلبی هم داشته باشیم، و از طریق این حمل سلبی، می‌توانیم به مخاطب خود معلوماتی بدهیم. در واقع، بسیار سهل‌انگارانه است که در یک رساله‌ی فنی منطقی، فرد مجاز دانسته شود که هر محمولی را از یک موضوع سلب کند. چنین اهمال‌هایی، نمی‌توانند جایی در دقت چشمگیر منطق داشته باشند.

صورت‌بندی

(۱-۶) قاعده‌ی فرعی، قاعده‌ی صادق، اما ناقص است. این قاعده یک روی ناگفته نیز دارد که براساس آن، «انتساب حکمی ایجابی یا سلبی بر چیزی، فرع بر ثبوت آن چیز است.» (۲-۶) حمل و ایجاب، مساوی نیستند. سلب نیز حمل است و حمل سلبی، بن‌بست محسوب نمی‌شود.

نتیجه

این مقاله، به دنبال پیش بردن چند هدف موازی بود، که بیم آن می‌رود خواننده مقاله را مجموعه‌ای پراکنده، و در نتیجه فاقد انسجام بداند. از این رو، خواهم کوشید در اینجا، ارتباط منطقی اجزای مقاله را با هم نشان دهم. مفاهیم مندرج در این مقاله، چنان که در بخش «کلیدواژه‌ها» آمد، عبارتند از: حمل، سلب، ایجاب، نقض محمول، قاعده‌ی فرعی، قضیه‌ی معدوله، سالبه به انتفاء موضوع. اکنون خواهم کوشید به اختصار، ارتباط و پیوستگی این مفاهیم را با هم نشان دهم. تفصیل این پیوستگی، به عهده‌ی متن مقاله است.

(۱) حمل و ایجاب در منطق ارسطویی، یکسان انگاشته می‌شوند.
(۲) بنابراین، حمل سلبی در منطق سنتی، یک بن‌بست است. ما حمل سلبی نداریم، بلکه سلب حمل داریم.

(۳) در عین حال، جمله‌هایی ایجابی وجود دارند که در واقع، محمول آنها یک حد سلبی است. یعنی در ساختار، ایجابی‌اند و در محتوا، سلبی. این گونه گزاره‌ها که ایجابی دانسته می‌شوند، گزاره‌های معدوله نام دارند. آنها در منطق قدیم، بخشی بسیار کوچک و ناچیز، در حد اشاره را به خود اختصاص می‌دهند.

(۴) گزاره‌های معدوله، با گزاره‌های سالبه‌ی محصله هم‌ارز هستند. این هم‌ارزی را می‌توان در قالب قاعده‌ای با نام «نقض محمول» نشان داد. اما منطق‌دانان قدیم، این قاعده را نمی‌پذیرفتند. آنها سالبه‌ی محصله را اعم از موجهه‌ی معدوله می‌دانستند. چرا که به

عقیده ایشان، اگر نقض محمول را در مورد گزاره‌های سلبی با موضوع معدوم به کار می‌بردند، در واقع از آن موضوع خبری داده بودند. در نظر ایشان، اگر موضوع گزاره ما موجود نبود، در حالی که نمی‌شد چیزی را بر آن حمل نمود، اما این امکان وجود داشت که صفت یا مفهومی را از آن سلب کرد.

(۵) منطق‌دانان سنتی، گزاره‌های سلبی را که موضوع‌شان موجودیت نداشت، با نام «گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع» می‌نامیدند و صادق می‌دانستند. به این ترتیب، اگر موضوع گزاره ما، معدوم بود، می‌شد از آن سلب حمل کرد، اما نمی‌شد به وسیله نقض محمول، قضیه معدوله متناظر با آن گزاره سلبی را به عنوان گزاره‌ای صادق ارائه کرد. چرا که قاعده معروفی با عنوان «قاعده فرعی» اجازه نمی‌داد چیزی به معدوم حمل شود یا از معدوم خبری داده شود. از این رو، منطق‌دانان قدیم «نقض محمول» را به عنوان یک قاعده معتبر منطقی نشناختند.

(۶) بنابراین، روشن است که نگارنده حمل را به معنایی دیگر مورد توجه قرار می‌دهد؛ حمل ارسطویی، با توجه به این که عین ایجاب بود، به ایجاد مسأله و طرح پارادوکس‌هایی انجامید که در قالب منطق ارسطویی، قابل پاسخگویی نبودند. این چالش‌ها، سبب می‌شود اصلاحاتی در این بخش از منطق ارسطو لازم بیاید، و آن نیز افزایش دایره‌ی شمول مفهوم «حمل» است: حمل به این ترتیب، به دو گونه است: حمل ایجابی، و حمل سلبی. در حمل ایجابی، چیزی بر چیزی حمل شده یا اندراج آن نشان داده می‌شود. اما در حمل سلبی، «عدم چیزی» بر موضوع حمل می‌گردد، و به این ترتیب، خواننده درمی‌یابد که آن چیز، خصیصه یا ویژگی موضوع گزاره نبوده و یا موضوع، زیرمجموعه‌ی آن چیز نیست. به هر روی، روشن است که برخلاف نظر منطق‌دانان سنتی، گزاره‌های سلبی، درباره‌ی موضوع اطلاعاتی به خواننده یا شنونده می‌دهند.

آنچه دیدیم، طرح مسأله‌ای بود که مقاله در پی پاسخ به آن نگاشته شده است. در واقع، آنچه بالاتر ارائه شد، از آنجا که از منظر منطق قدیم ارائه شده، برای خواننده تولید مسأله نمی‌کند. چرا که روی هم رفته از نوعی سازگاری در اجزاء برخوردار است. اما با اندکی دقت [کوشیده‌ام نکات دقیق‌تر را در متن مقاله بازگو کنم] می‌توان از این مجموعه سازگار، پارادوکس‌هایی را استخراج کرد که برای یک نظام منطقی منسجم، بسیار خطرناکند. اما پاسخ مقاله به آن مسائل و پارادوکس‌ها چیست؟ خواهیم کوشید در ادامه، به طور خلاصه، پاسخ مقاله را به این پرسش‌ها صورت‌بندی کنم. این مقاله مدعی است:

(۱) حمل و ایجاب یکی نیستند، بلکه ما حمل سلبی نیز داریم.

- (۲) گزاره‌های معدوله، برخلاف عقیده همه منطق‌دانان قدیم، در واقع ایجابی نیستند، بلکه سلبی‌اند.
- (۳) نقض محمول، قاعده‌ای صادق و قابل استفاده برای اهداف منطق قدیم است.
- (۴) قاعده فرعی، صادق اما ناقص است و شکل درست آن بدین قرار خواهد بود: «انتساب حکمی ایجابی یا سلبی بر چیزی، فرع بر ثبوت آن چیز است.» به این ترتیب، هر نوع حمل، اعم از ایجابی یا سلبی، نمی‌تواند بر معدوم انجام گیرد و در نتیجه، گزاره‌های سالبه به انتفاء موضوع کاذب‌اند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ ۱۳۸۳. رساله منطق دانشنامه‌ی علایی، با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر محمد معین و سیدمحمد مشکوه، چاپ دوم، همدان: دانشگاه بوعلی سینا و تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- _____؛ ۱۴۰۵. الشفاء، المنطق، العبارة، منشورات مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی، قم.
- ابن‌المقفع، عبدالله بن دادویه؛ ۱۳۵۷. المنطق، مقدمه و تصحیح از محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انجمن فلسفه ایران.
- تیدمن، پل و هاوارد کهین؛ ۱۳۸۳. درآمدی نوبه منطق، ترجمه رضا اکبری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- حلی، حسن بن یوسف؛ ۱۳۸۶. الجوهر النضید (شرح بخش منطق تجرید خواجه نصیرالدین طوسی)، ترجمه و شرح منوچهر صناعی دره‌بیدی، چاپ ششم، تهران: حکمت.
- فارابی، ابونصر؛ ۱۹۶۰. شرح الفارابی لکتاب ارسطوطاليس فی العبارة، عنی بنشره و قدم له ولهلم کوتس یسوعی و ستانلی مارو یسوعی، بیروت، مطبعه الکاثولیکیه.
- _____؛ ۱۴۰۸. المنطقیات للفارابی، تحقیق و مقدمه از محمدتقی دانش‌پژوه، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی، طبعه‌الأولی.
- مظفر، محمدرضا؛ ۱۴۱۹. المنطق، چاپ سوم، قم: دارالتفسیر.
- موحد، ضیا؛ ۱۳۸۶. «گوتلوب فرگه و تحلیل منطقی زبان»، در: فلسفه تحلیلی (مجموعه مقالات شماره هفتم و هشتم فصلنامه ارغنون؛ پاییز و زمستان ۱۳۷۴)؛ نوشته و ترجمه یوسف علی‌آبادی و دیگران، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد؛ ۱۳۵۵. اساس الاقتباس، به تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

Aristotle; 1952. *Organon, The Works of Aristotle, translated into English under the editorship of W. D. Ross*, by arrangement with Oxford University Press.